نوید

(وابسته به حزب تودهٔ ایران)

سال سوم، شمارهٔ ۲۲، شنبه ۱۲ فروردین ۱۳۵۷

دیکتاتور آزادیخواه شده!

شاه در روز ۲۷ اسفند گذشته در اجتماع کارگران بالایشگاه آبادان، ضمن یکی از همان نطقهای مالیخولیائی و آشفته همیشگی ـ اینرا مژده داد که "آزادیهای فردی را روز به روز بیشتر بمردم میدهیم". او همان روز در یک مصاحبه جنجالی که در فرودگاه آبادان برگزار کرد، باز بگردست در کیسه برفتوت خود برد و با قیافه حاتم طائی معاصر، منتی حرف و وعده و دروغ گفته به دامن مردم ریخت که: "ما آزادیها را به حداکثر رسانده ایم و با اینکه عده ای راه افتاده اند که از آن سوءاستفاده کنند، این سیاست حداکثر آزادی را ادامه میدهیم".

در این کلمات شاه که مثل همه درفشانی های شاهانه سرشار از گیجی نخوت و در عین حال خوف و خشم و جبن است، حقایقی نهفته که باید پوسته آنرا شکافت تا جرگاب و تعفن درونی آن بیرون ریخته شود و نمد و غرض و مرضی که سفاکترین دیکتاتور، در زیر ورق آزادی پیچیده است، بوضوح دیده شود. حرف درباره آزادی، ماههاست که بصورت هذیان بر زبان دیکتاتور و اعوان و انصار و حزب سازان و سیاست بازان و مجیزگویان و دلقکهای دار و دسته استبدادی جاری است. گوئی رجاله هایک شبه خواب نما شده اند و فواید و ضرورت آزادی، وحی آسا بر آنها نازل شده و حالا چناغ داران و دهان گشادان و درخیمان، زیر علم و کتل آن آزادی که شاه مدعی است حداکثرش را بمردم بخشیده، سینه میزنند و راجی میکنند و در عرصه حرف با هم کوس رقابت میزنند. در حالیکه آنها از عربده جوئی و قارقارها جنجال دلقک هائی که کدی آزادی را بسیت آن میبرد به روی صحنه آورده اند، پوشیده هنوز کسی نمیداند آن آزادی که شاه آزادی کش آنرا آرزو میکند، چه معنی میدهد؟ چه حدود و تعریفی دارد؟ چگونه آمده یا قرار است بیاید و توسط چه نیروئی حراست و تضمین میشود؟ اصلا آزادی بسبک آریامهری یعنی چه؟

شاه در نطق و مصاحبه اخیرش سرانجام بهمه این سئوالات پاسخ داد و همین نکته است که مالیخولیای اوراد رخور بررسی میکند. شاه گفت: "ما آزادیها را به حداکثر رسانده ایم".

در همین کلام مختصر مفهومی که دیکتاتور از آزادی انتظار دارد تفسیر و موشکافی شده است. شاه بازبان بی زبانی میگوید: "آن چه که شما در حال حاضر دارید "حداکثر" آزادی است. تحمیل حزب واحد ساواکی حداکثر آزادی است، جلوگیری از فعالیت احزاب و سازمانها و سندیکاها و کانونها و جمعیت های سیاسی، هنری، فرهنگی و صنفی، حداکثر آزادی است، سانسور افسار گسیخته روزنامه ها و چاپخانه ها و کتاب و انتشارات، حداکثر آزادی است، دادنیش دهها هزار زندانی سیاسی، ساختن جنون آمیز زندانها و شکنجه گاههای تازه، بازگذاشتن دست یک مشت گنگاروگرا و وحشی ساواکی بر جان و مال و ناموس و آزادی مردم، حداکثر آزادی است، گماشتن کارگرهای انتظامی در دانشگاهها و ضرب و شتم و تعقیب و آزار مداوم دانشجویان و استادان و محروم کردن با استعدادترین و میهن پرست ترین فرزندان خلق از تحصیلات عالی، حداکثر آزادی است، یورش اوباشان چماق بدست و چاقو کشان حرفه ای و کارگرهای شهربانی در لباس مبدل به اجتماعات مسالمت آمیز مردم ـ نظیر کاوه سرامسنگی و لاهیجان و خانبل دانشگاه صنعتی و مساجد و غیره ـ حداکثر آزادی است، کشتار بیرحمانه مردم بی سلاح در قم و تبریز و براه انداختن حمام خون آزادیخواهان، حداکثر آزادی است، تبعید و تعقیب روحانیون مترقی و معنویت وعظ و سخنرانی آنان، حداکثر آزادی است،

دنباله در صفحه ۲

با آرمان های سرسبز و فناناپذیر همهٔ شهدایمان،
با عزم پر رنج و تپش همهٔ زندانیان سرافراز زمان،
با زمزمهٔ پاک و توانای خلق
که پلک های سحر را می گشاید،
به پیشباز
نوروز و بهار
می رویم...

اعتصاب غذا در زندان قصر

و تظاهرات خانواده های زندانیان سیاسی

عید نوروز امسال در شرایطی در میهن ما آغاز شد که زندانیان سیاسی زندان قصر از چند روز پیش از آن دست به اعتصاب غذا زده بودند. البته ناجوانمردانه و دخیمان او امسال حتی شادی عید را که بهرحال در فضای کدآلود و تیره اختناق نمیتواند خالص و کامل باشد، از غیورترین فرزندان خلقهای ما دزدیدند، در همان ساعات و روزهائی که زندانیان سیاسی قصر بخاطر اعتصاب غذای طولانی در مرز مرگ و زندگی سر میبردند، خانواده های آنها در یک سلسله تظاهرات پرشور، افشاگرانه خیابانی، مردم را به همدردی و یاری سازمان اعتصابی فراخواندند و با مشت های گره کرده، گلوهای بغض گرفته و چشمهای شعله ور از آتش خشم و کین، در خیابانهای تهران شعار دادند، صدای اسیران و عزیزان خود را بگوش خلق رساندند و از جنایاتی که در پشت دیوارهای بلند و میله ها و قفسهای آهنی زندانهای سیاسی بر میهن پرست ترین زنان و مردان ایران میرود، پرده برداشتند.

اعتصاب غذای زندانیان سیاسی بدنبال بی توجهی عمدی به خواستهای حقه آنها از طرف مسئولان زندان قصر آغاز شد. زندانیان استبداد که تنها جنایتشان عشق به توده ها و حقیقت و عدالت و آزادی است، میخواهند که از حداقل حقوق انسانی یک زندانی سیاسی برخوردار باشند، اما همین حداقل انتظار با مقاومت و تحاشی جنایتکارانه رژیم روبروست. مهمترین خواستهای زندانیان عبارتست از: بهبود بسیار بدغذای زندان، آزادی ملاقات با اقوام و آشنایان، کم کردن از تعداد غیرعادی زندانیانی در هر بند که در حال حاضر مشکلات زیادی را از جهت کمبود جا بوجود آورده، امکان استفاده از رادیو و سرانجام و از همه مهمتر، تجدید نظر جدی در احکام ظالمانهٔ بیدادگاههای نظامی. اما اولیای زندان یا در واقع گماشتگان و میرغضب های ساواک، به بهانه های واهی از پذیرش این تقاضاهای اصولی سرباز زدند. زندانیان سیاسی برای بدست آوردن خواستهای خویش اعتراض خود را به اشکال مختلف ابراز داشتند، نخست چند هفته به ملاقات خانواده های خود نرفتند و چون با نتیجه ای نگرفتند، تاثیر اعتصاب ترکردند. در این روزها آنها تنها جای شیرین میخوردند و با نپذیرفتن غذا، بانگ پرخاشگرانه اعتراض خود را صادقانه تر کردند. زندانیان اعتصابی تهدید کردند که در صورت ادامه بی توجهی نسبت به نیازها و خواستهای آنان، اعتصاب خود را تشدید کرده و حتی لب بروی آب خواهند بست.

روز پنجشنبه ۲۵ دیماه خانواده هائی که بملاقات زندانیان سیاسی آمده بودند، علیرغم روزهای ملاقات قبلی که موفق بدیدار آنها نمیشدند، با تنی چند از فرزندان خود ملاقات کردند. زندانیانی که بملاقات آمده بودند خانواده ها را از جریان اعتصاب غذای درون زندان آگاه ساختند، اما خانواده ها نیز آثار و علائم مشکوکی نظیر جای ضربه و اشرگنگ در روی صورت زندانیان دیدند، اما جو پلیسی و خشن حاکم مانع از آن شد تا بتوانند از فرزندان دلیر در بند خود توضیح بخواهند. زنان با دیدن این منظره و شنیدن خبر اعتصاب بر سر و سینه خود کوفتند و فریاد خشم و درد آنها از غبار نم در زندان و سیمرغ و میدان ساسوی زندان قصر، انعکاس یافت. بیش از ۵۰ زن جادر بپوش در حالی که توسط دهها تن از دیگر اعضای خانواده های زندانیان سیاسی مشایعت میشدند، از خیابان پلیس بسوی خیابان کورش براه افتادند تا آنها در راه پشیوه عزاداران بر سر و سینه میکوفتند و با حدائی که هم ناله بود، هم نعره بود، هم شعله و شکسته بود، فریاد میزدند:

ـ ما خواهران و مادران زندانیان سیاسی هستیم. مردم! دخترگوشه های ما در زندان بر اثر اعتصاب و گرسنگی در حال مرگند... کمک کنید... مردم کمک کنید... جان عزیزان ما در خطر است... مردم یاری بکنید...

تاکسی ها می ایستادند، اتوبوسها می ایستادند، کسبه از مغازه های خود بیرون میآمدند، عابران اشک هایشان را از چهره پاک میکردند. زنان رهگذر نفرین میکردند. مردان لب به دندان میگزیدند.

این خیل عزاداران، با این تظاهرات هیجان انگیز تا خیابان بهار آمدند و سپس بتدریج متفرق شدند.

دنباله در صفحه ۲

کارگران ایران، در راه احیای سازمان های صنفی و سیاسی خود مبارزه کنید!